

# این یک درخت نیست

● درخت انجیر معابد  
● احمد محمود  
● انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۷۹

بلقیس سلیمانی

البته منتقد دیگری می‌تواند مضمون این اثر را «نقش باورهای خرافی مردم در ریزش ساختارهای اجتماعی» بداند، اما در نوشته حاضر ما با اعتقاد به ایده اول سخن خود را پیش می‌بریم، به عبارتی آنچه که برخی «نقش باورهای خرافی» می‌دانند، ما «نقش باورهای اعتقادی» می‌دانیم و بر این باوریم که متن **رمان درخت انجیر معابد** این تفسیر و تأویل را بیشتر برمی‌تابد.

برای بسط و گسترش این ایده-نقش باورهای اعتقادی مردم در ریزش و رویش نظامهای اجتماعی-سخن خود را با تکیه بر نقش «تقابل» در **رمان درخت انجیر معابد** آغاز می‌کنیم.

عنصر «تقابل» در رمان از مهم‌ترین عناصر سازنده پیکره داستانی است. حضور این عنصر در رویارویی آدمها یا شخصیت‌های داستانی با اندیشه‌ها، بینشها، نگرشها و جهان‌بینیهای متفاوت که منجر به کنشهای مختلف می‌شود، به خوبی قابل مشاهده است، اما «تقابل» در تاریخ حیات بشری همواره از سطح رویارویی آدمها درمی‌گذرد و عرصه‌های وسیع فکری، اجتماعی و تاریخی را نیز دربرمی‌گیرد. تقابل سنت و تجدد، «دیروز و امروز»، «مدرن و ماقبل مدرن»، «عقل و حس»، «ماده و روح» و «دنیا و آخرت» از جمله تقابلهایی هستند که همواره در تاریخ زیست فکری بشر باعث و بانی رخدادهای فکری،

رمان **درخت انجیر معابد** را می‌توان آخرین تفسیر و روایت «احمد محمود» از تحولات اجتماعی و تاریخی صدساله اخیر ایران زمین دانست. این اثر شاید به نوعی، برآیند و سنتز دیگر آثار محمود باشد که تنها مقطع خاصی از تاریخ تحولات اجتماعی ایران معاصر را روایت می‌کردند.

در این اثر نیز مردم، از قشرهای مختلف، با فرهنگها، آداب، لحنها و حتی لهجه‌های خود حضور دارند. وقایع در شهر و در مکانی که بی شک جنوب کشور (خوزستان) است، رخ می‌دهد. محمود در این اثر نیز، همچنان دل‌بستگی و در عین حال شناخت عمیق خود را از جنوب به نمایش می‌گذارد.

رمان **درخت انجیر معابد** را می‌توان از زوایای گوناگون مورد تفسیر و تأویل قرار داد. این تأویلهای لزوماً منعکس‌کننده «خواست» و «نیت» نویسنده نیستند، اما بی شک در دیالوگ بین خواننده و متن شکل گرفته‌اند، به این دلیل می‌توان گفت؛ متن **درخت انجیر معابد** متنی فعال و چندلایه است و تأویلهای گوناگونی را برمی‌تابد. علت وجودی این تأویلهای را باید در موضوع و مضمون این اثر جست‌وجو کرد نه در ساختار و فرم آن. مضمون غالب این اثر را می‌توان «نقش باورهای اعتقادی مردم در تحولات اجتماعی» دانست.

اجتماعی و تاریخی مهم و تأثیرگذار شده‌اند. تا آنجا که می‌توان گفت اندیشه «دوبئی» دیدن هستی در نزد شرقیها و غربیها، هسته اولیه بسیاری از حرکت‌های فکری بوده است.

در تاریخ تفکر مغرب‌زمین همواره فیلسوفان بر تقابل «روح و ماده»، «جسم و جان»، «معقول و محسوس»، «عمل و نظر»، «ذهن و عین» و «نوشتار و گفتار» تأکید فراوان داشته‌اند تا آنجا که می‌توان گفت، موتور محرکه تفکر فلسفی مغرب‌زمین، تقابل دوگانه‌هایی بوده که هسته مرکزی دستگاه‌های فلسفی فیلسوفان و اندیشمندان را شکل می‌داده است.

در رمان آنچه که ما به نام کشش، افت و خیز، تعلیق و کشمکش و ریزش و رویش و نزول و صعود می‌نامیم، جز از رهگذر مفهوم «تقابل» قابل فهم نیست. تقابل در رمان از طریق کنش شخصیتها به نمایش گذاشته می‌شود، اما همواره در همین حد متوقف نمی‌ماند. بسیاری از نویسندگان، به خصوص وقایع‌نگاران اجتماعی، این تقابل را وارد عرصه تحولات اجتماعی و تاریخی می‌کنند. البته رمان نویسان اندیشه‌نگار نیز ممکن است این عنصر را از طریق نگرش هستی‌شناسانه آدمیان نشان دهند.

در رمان **درخت انجیر معابد** این تقابل به شکلی کاملاً آشکار، قبل از آن‌که خود را در کنش شخصیت‌های رمان نشان دهد، در سقوط یک نظام و نگرش اجتماعی و برکشیده شدن یک نظام و نگرش اجتماعی دیگر نمایان می‌شود. به زبان ادبیات سیاسی و اجتماعی امروز، این تقابل خود را در جدال سنت و تجدد، نشان می‌دهد. مهران شهرکی با تصرف اموال اسفندیارخان آذرباد - حتی نام این دو تن نشان‌دهنده این تقابل است - در حقیقت نوعی زیست سنتی اشراف منشانه را به عقب می‌راند تا زیستی مدرن، فن‌آورانه، متجدد و امروزی را پایه‌گذاری کند. طبیعی است که زیست سنتی نظام ارزش‌گذاری، اقتصادی و مذهبی خاص خود را دارد، همان‌طور که این نظام جدید هویت خاص و مستقلی از نظام پیشین دارد.

هویت نظام سنتی اشرافی مبتنی بر قدرت بی‌چون و چرا، ثروت بادآورده و عظیم و مذهب عوام‌فریبانه است. در نظام مدرن نیز همچنان این سه مهم از جایگاه رفیعی برخوردارند، اما بعضی در شکل بخشی این نظام سهم بیشتری دارند. برای مثال در شکل‌گیری نظام مدرن، عنصر قدرت که خود حاوی عنصر قدرتمند دانش و علم است، همراه با عنصر ثروت سهم بیشتری دارد. مهران شهرکی، قدرت باورها و اعتقادات مردم را در تخریب یا سازندگی زیست مدرن آدمیان می‌داند، به همین دلیل نیز در شهرک نوین‌باد خود، محوطه‌ای وسیع را به درخت انجیر معابد و تولید آن اختصاص می‌دهد. اما نظامی که او در صدد ساختن و ایجاد آن است به هیچ‌وجه برپایه این باورها شکل نگرفته است، به همین دلیل در پیشرفت و فراروی این نظام همواره باورهای اعتقادی از ساختارهای مدرن عقب می‌مانند. ساختن درمانگاه، مدرسه، سالن تئاتر و سینما که از مظاهر جامعه نوظهور مهران شهرکی هستند، عرصه را بر دم و دستگاه علمدار که تولید درخت انجیر معابد را دارد، تنگ می‌کند. در واقع تقابل اصلی در رمان احمد محمود در همین جا شکل می‌گیرد و البته در کنش آدمهای مختلف خود را نشان می‌دهد. اما آنچه که مهم است این است که درخت انجیر معابد نماد سنت، باورها و اعتقاداتی است که در تقابل با نظام مدرن واپس نشسته‌اند.

به نظر می‌رسد احمد محمود، در رمان **درخت انجیر معابد** تنها در صدد بیان چگونگی استفاده ناروا از باورهای مردم به قصد بهره‌برداری شخصی نیست، او به چیزی فراتر از عمل فرامرز در کسوت مرد «سبزچشم» می‌اندیشد. او به نقش خود این باورها در

تقابل با زیست مدرن توجه می‌کند. برای اثبات این نکته کافی است بدانیم که «درخت انجیر معابد» در همه بخش‌هایی از شهرک که نمادی از جامعه نوظهور مدرن هستند، شاخه می‌دواند و در واقع راه ورود به آنها و استفاده از آنها را مسدود می‌کند. شاخه‌های تازه رسته درخت انجیر معابد سبب تعطیل شدن مدارس دینی و غیردینی، سالن تئاتر و سینما، فروشگاه شهرک، اداره فرهنگ و دیگر نهادهای اجتماعی جامعه نو می‌شود.

نکته قابل توجه این است که درخت انجیر معابد با حضور مرد سبزچشم که به خوبی می‌داند چگونه از آن برای تخریب جامعه جدید بهره ببرد، خود نیز سبز می‌شود، گسترش می‌یابد و تمامی شهرک را در برمی‌گیرد، به عبارتی در ذات پدیده‌ای به نام «باورهای اعتقادی» نوعی زندگی وجود دارد که با حضور احیاگرانش زنده می‌شود، جان می‌گیرد و نقش اصلی خود را که همانا ساختن دنیایی دیگرگونه است، باز می‌یابد. به نظر می‌رسد احمد محمود قصد ندارد تنها استفاده فرامرز را در کسوت مرد صاحب کرامت از درخت انجیر معابد برای انتقام از دشمن دیرینه‌اش مهران شهرکی به تصویر بکشد، او بیش از هر چیز به نقش مخرب گونه باورهای مردم و استعداد آنها در تخریب زندگی جدید اهمیت می‌دهد.



درخت انجیر معابد می‌تواند نمادی از باورهای خرافی، سنتی و اعتقادی مردم باشد. به نظر می‌رسد مدرسه دینی‌ای که آقای احمد محمود در شهرک مهران شهرکی در کنار مدارس امروزی، سالن تئاتر و سینما، آبجو فروشیها و دیگر مظاهر دنیای جدید، ایجاد کرده است، یک «در اضطراری» (back door) بیش نباشد. در واقع آقای پارسامنش، مسئول مدرسه دینی شهرک، پیش از آن‌که یک عالم دینی باشد، یک شهروند جامعه مدرن است.

به عبارتی درخت انجیر معابد نمادی از باورهای اعتقادی مردم نیز می‌تواند باشد و می‌توان گفت؛ احمد محمود در این اثر می‌خواهد نقش باورهای اعتقادی را در تلاشی کردن جامعه جدید نشان دهد و اگر بی‌راه نباشد شاید بتوان گفت، رمان **درخت انجیر معابد**، داستان تحولات جامعه ما را در عصر حاضر بیان می‌کند. مگر نه این‌که

شهرک مهران شهرکی - نظام اجتماعی جدید - بر خرابه های عمارت کلاه فرنگی، اسفندیارخان آذریاد - نظام سنتی اشرافی - ساخته می شود و آنچه شهرک مهران شهرکی را نابود می کند، باورهای اعتقادی گروهی است که جمعی نیز از آن سود می بردند.

**درخت انجیر معابد**، با روایت روایانش هویت یافته است. علمدار پنجم که اکنون تولیت آن را بر عهده دارد، این هویت را با تکرار روایتی که ایجاد باور و اعتقاد می کند، استحکام می بخشد. درخت انجیر معابد حتی اگر مابه ازائی خارجی داشته باشد، در زمان مذکور، نمادی از باور اعتقادی مردم است و لزوماً این باورها خرافه نیستند. مرز خرافه و اعتقاد حقیقی، مرزی باریک است، چطور و بر چه اساسی می توان گفت «روایت اعظم» در زمان **درخت انجیر معابد** روایت «نقش مخرب خرافات» است. خرافه آن اندازه توان و انرژی درونی ندارد که باعث ریزش یک نظام اجتماعی شود. خرافه می تواند در حاشیه زندگی اجتماعی حضور داشته باشد، اما در متن آن نمی تواند دارای زیستی توانمند و پویا باشد. به عبارتی آنچه که در زمان **درخت انجیر معابد** در جامعه خرافه عرضه می شود، چیزی جز

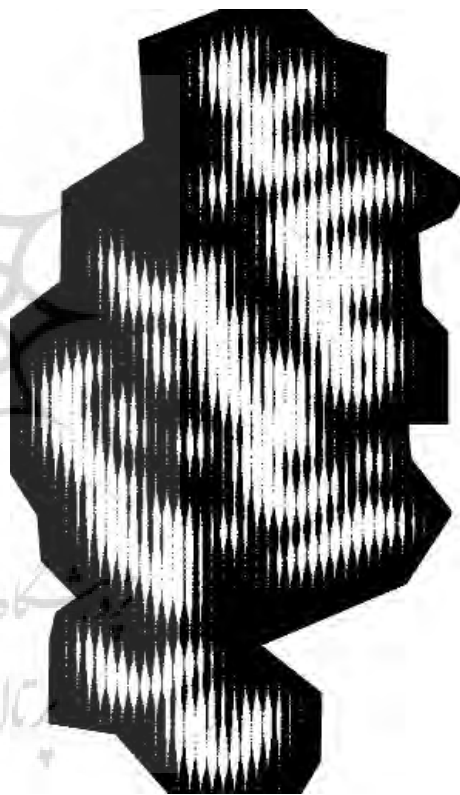
می ماند و تنها در دوره مرد سبز چشم به صحنه اجتماع می آید و خود را به منصف ظهور می رساند.

فرامرز شخصیت اصلی **رمان درخت انجیر معابد**، قهرمانی مبارز و مقاوم نیست. او بیش از آن که یک قهرمان باشد یک ضد قهرمان است، اما شگفت این که در ساحتی دیگر و برای مخاطبانی دیگر قهرمانی صاحب کرامت و بصیرت است. او صاحب زخمها و ضعفهایی است که جامعه مدرن بر پیکرش ایجاد کرده است. او با این که امروزی است، به شدت و با حسی نوستالژیک گونه به دیروز چشم دوخته است و هرگز عصر طلایی، اسفندیارخان آذریاد را از یادها نمی برد و همواره با یادآوری نام او چشمه اش خیس می شود. او ضعیف تر از آن است که در صدد احیاء مجدد جامعه فروریخته اشرافیت دیروز باشد، اما این هوشیاری و زیرکی را دارد که بداند، تنها با استفاده از ارزشها و باورهای «دیروز» که هنوز در جان و روح مردم «امروز» با وجود سیطره ساختارهای مدنی جدید، حضوری مستحکم و استوار دارد، می تواند به جنگ نظام جدید برود. به عبارتی او می داند آنچه برخاکستر و خرابه نظام دیروز بنا شده است، چون برخاسته از ضرورت های درونی نیست و مشکلی عاریتی دارد، به شدت آسیب پذیر است. او می داند چگونه شمشیر کند شده سنت و باورهای اعتقادی را تیز کند تا با آن به قلع و قمع ساختارهای نوین پردازد.

او به باورهای اعتقادی مردم ایمان ندارد، اما رگ خواب مردم را می شناسد. او دلتنگ سنت است، زیرا سنت یادآور قدرتی بر باد رفته است. او به قدرت می اندیشد و در این راه از بهترین وسیله، یعنی قدرت پنهان در درون خود مردم - باورهای اعتقادی - علیه زیست و زندگی جدید، بهره می برد. او می داند این شهروندان جامعه جدید همان مردمان عامی جامعه کهن هستند که جامه عوض کرده اند و جامعه عاریتی را می توان به سهولت و راحتی از تن مردمان به درآورد و در آتش انداخت.

مرد سبز چشم **رمان درخت انجیر معابد**، رهبری فرزانه نیست، اما نقش یک رهبر فرزانه را بازی می کند، او جامعه جدید و ذهنیت سنتی را به بازی می گیرد. او کیست؟ آیا او یک احیاگر است یا یک مرد اهل تزویر. برای ما او مردی متظاهر است، اما برای جماعت شهرک مهران شهرکی او رهبری فرزانه است. به عبارتی مرد سبز چشم برای آنان که با او همراهند و در تجربه او سهم یک احیاگر و ناجی است و برای ما که شاهدانی از روزگار دیگر هستیم، یک مرد متظاهر و بیمار است.

و اما مهران شهرکی دیگر شخصیت **رمان درخت انجیر معابد**، کارپرداز جامعه مدرن است. شگفت این که بخشی از شخصیت او که در دوران حاکمیت اسفندیارخان آذریاد (نماینده جامعه اشرافی)، می گذرد، انسانی است. با همه ضعفها و ویژگیهای یک انسان. اما در دوران مدرن، او با مظاهر این جامعه، در نزد خوانندگان حاضر می شود. ما حضور او را از طریق بالا رفتن آپارتمانهای شهرک، ساختن اماکن جدید، اتومبیل، مجسمه و در نهایت کاخش حس می کنیم. به عبارتی این کارپرداز جامعه جدید، دیگر از طریق خصلتهای انسانی اش در نزد ما ظاهر نمی شود، بیشتر از طریق فرآورده ها و اشیا و پدیده ها، در روایت حضور می یابد. شاید بتوان گفت؛ احمد محمود، در پرداخت شخصیت مهران در دوران جدید به ناپیدایی انسان در ساختارهای پیچیده جامعه مدرن نظر دارد. مخلص کلام این که؛ **رمان درخت انجیر معابد**، به خوانندگانی عرضه شده است که تجربه حاکمیت باورهای دینی را از سر گذرانده و همچنان در متن این تجربه قرار دارند.



باورهای اعتقادی و سنتی مردم نیست.

**درخت انجیر معابد**، درختی «بی حاصل» اما صاحب قدرت است. این درخت «میوه» ندارد، اما می تواند ریشه در هر جایی بگستراند و گستره ای وسیع را بپوشاند. این درخت می تواند با ریشه های فرارونده اش یک شهر را دربر بگیرد. به عبارتی درخت انجیر معابد، نمادی از باورهای اعتقادی مردم است که می تواند در دوره های مختلف تاریخی - دوره اسفندیارخان آذریاد، دوره مهران شهرکی و دوره مرد سبز چشم - مورد استفاده متظاهران قرار بگیرد. این درخت در هیچ دوره ای به رغم بی حاصلی ظاهری اش، عقیم و نامفید نبوده است. او در همه دوره ها زنده است و مورد تکریم و تکریم است، اما قدرت و توان درونی این درخت در بعضی از دوره ها مستور